ابوحامد امام محمد غزالی طوسی

به کوشش حسین خدیوجم

کیمیای سعادت

جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم

کیمیای سعادت

(جلد اول)

ربع عبادات و ربع معاملات

ابوحامد امام محمد غزالی طوسی

به کوشش
حسین خدیوجم

تهران ۱۳۸۰

غزالی، محمدبن محمد، ۴۵۰ ـ ۵۰۵ ق.
کیمیای سعادت / ابوحامد امام محمد غزالی طوسی؛ به کوشش حسین خدیوجم. ـ [تهران]: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۲ ج.
ISBN 964-445-189-9 (سری)
ISBN 964-445-189-5 (ج. ۱)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده است.
۱. اخلاق اسلامی ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. تصوف ــ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۵ ق. الف. خدیوجم، حسین، ۱۳۰۶ ـ ۱۳۶۵، گردآورنده. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.
BP ۲۴۷ / ۳۵ / ۹ ک ۴ غ ۲۹۷/۶۱
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۳۲۳۹ـ ۷۴ م
محل نگهداری:

کیمیای سعادت (جلد اول)

نویسنده : ابوحامد امام محمد غزالی طوسی

به کوشش : حسین خدیوجم

چاپ اول : ۱۳۵۴

چاپ نهم : ۱۳۸۰؛ شمار : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

چاپ : شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه

صحافی : مهر آئین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

o **اداره مرکزی**: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸؛ صندوق پستی ۳۶۶ ـ ۱۵۱۷۵؛ تلفن : ۷۱ ـ ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

o **مرکز پخش**: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلفام، پلاک ۱، کدپستی ۱۹۱۵۶؛ تلفکس : ۲۰۵۰۳۲۶

o **فروشگاه یک**: خیابان انقلاب ـ روبروی دراصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۴۰۰۷۸۶

o **فروشگاه دو**: خیابان انقلاب ـ نبش خیابان ۱۶ آذر؛ تلفن : ۶۴۹۸۴۶۷

فهرست مندرجات

نیمهٔ اول از متن کیمیای سعادت

شامل

ربع عبادات و ربع معاملات

مقدمه

حجةالاسلام، ابوحامد، امام محمد غزّالی طوسی، بزرگمردی که در سال ۴۵۰ هجری قمری در روستای طابران طوس از مادر بزاد، کودکی و جوانیش صرف دانش‌اندوزی و جهانگردی شد تا آنکه در مرز چهل سالگی در انواع رشته‌های علوم اسلامی سرآمد دانشوران روزگار خودگشت و نامش در سراسر جهان اسلام آن روزگار زبانزد همگان گردید.

غزّالی با نوشته‌های عمیق و پرمغز خود به‌قالب انواع علوم اسلامی جان تازه‌ای دمید، و در زمینهٔ تصوف و عرفان، فلسفه وکلام، روان شناسی و اخلاق، نوآوریها کرد. وی از ۳۹ سالگی به بعد برای تصفیهٔ روح ونگارش ارزنده‌ترین آثار خود مردم گریز شد و تا پایان عمر درگمنامی و گوشه نشینی به‌سر برد. سرانجام در سال ۵۰۵ هجری ـ پس از پنجاه و پنج سال زندگی پرثمر چراغ زندگیش در زادگاهش فرومرد، اما مشعل پرفروغ اندیشه‌اش در کنارآثار فراوان و ارزنده‌ای که از خود باقی‌گذاشته همچنان فروزان برجای مانده، و این فروزندگی تا کیش‌مسلمانی برجای باشد وزبانهای تازی و پارسی پایدار، صاحبدلان را در مسائل دینی و اخلاقی و اجتماعی و ادبی روشنگر بسیاری از حقایق خواهد بود.

زندگی نامهٔ غزّالی

سال میلاد غـزالـی (۴۵۰ ه ق=۱۰۵۸م)

نام کامل وی حجةالاسلام ابوحامد محمدبن محمدبـن محمد غــزّالی طوسی است.

«غزّال» برپیشه‌وری اطلاق می‌شده که نخ پشم می‌فروخته، پیشه‌وری که پشم خام تهیه می‌کرده و پس از حلاّجی با دستمزدی انــدك به‌زنان پشم‌ریس می‌سپرده تا به‌نخ تبدیل شود و برای فروش آماده‌گردد.

این پیشه هنوز درمشهد به‌نامهای‌حلاّج، ندّاف، نخ فروش‌رایج است. این‌معنی را خود امام محمد غزالی درکتاب احیاءعلوم‌الدین‌چنین‌یادآور شده است:

واصل‌بن عطا را بدان «غُزّال» خوانــدنــدی‌کــه با غزالان نشستی برای آنکه چون ضعیفه‌ای را بیند صدقه به‌وی دهد.[۱]

پدر غزّالی پارسا مردی‌بوده صوفی مسلك، که در شهر طــوس حــرفهٔ غزّالی‌یا نخ پشم فروشی داشته است. چون مرگ این صوفی نزدیك می‌شود، دوفرزند خود ــ محمد واحمد ــ را، با مختصر اندوخته ای که‌داشته، به‌دوستی ازهم مسلکان‌خویش می‌سپرد وبه‌اومی‌گوید: چون براثرمحرومی ازهنرخواندن ونوشتن‌اندوه فراوانِ خورده‌ام آرزو دارم که‌فرزندانم‌از این‌هنر بهره‌ور گردند.

آغاز یتیمی (احتمالاً ۴۵۷ ه ق = ۱۰۶۵ م)

پس از یتیم شدن این دوکودك، وصی درستکار تربیت‌آنان را برعهده می‌گیرد تا هنگامی که میراث اندك پدرشان تمام می‌شود وخود صوفی ازادارهٔ زندگی آنان فرومی‌ماند. آنگاه با اخلاص به‌آن دوپیشنهاد می‌کند تــا برای گذران زندگی و ادامهٔ تحصیل در زمرهٔ طلاب جیره خوار مدرسه‌ای ازمدارس

۱ــ تـرجمهٔ « احیاء علـوم‌الدین »، ربع مهلکات ، ص ۶۷۶ ؛ مرتضی زبیدی ؛ «اتحاف السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الـدین»، ج ۸، ص ۱۸۰ ؛ در متن کهن ترجمهٔ کتاب احیاء نیز «غزال» به‌معنی ریسمان فروش ضبط شده است.

دینی شهریه بده ِ روزگار خود درآیند؛ و آنان از راه ناچاری پیشنهاد وی را می‌پذیرند. این سخن ابوحامد محمد غزالی که برای غیرخدای علم‌آموختم، ولی علم جز خدای را نپذیرفت، می‌تواند مؤید این حقیقت باشد.

راه یافتن به‌مدرسه(۴۶۳ ه‍ ق=۱۰۷۰ م)

این تاریخ نیز تقریبی است، یعنی ممکن است یکی دو سال پیش از این در شمار طلاب جیره‌خوار مدرسه جای گرفته باشد. زیرا خودش در نامه‌ای که به‌پادشاه سلجوقی می‌نویسد از این راز چنین پرده برمی‌گیرد:

> بدان که این داعی پنجاه و سه سال عمر بگذاشت، چهل سال در دریای علوم دین غواصی کرد تا به‌جایی رسید که سخن وی از اندازهٔ فهم بیشتر اهل روزگار درگذشت. بیست سال در ایام‌سلطان شهید (ملکشاه) روزگار گذاشت و از وی به‌اصفهان و بغداد اقبالها دید. و چند بارمیان سلطان و امیرالمؤمنین، رسول بود، درکارهای بزرگ...[1]

اگر این گفتهٔ غزّالی را که «چهل سال در دریای علوم دین غواصی کردم» بپذیریم، تاریخ راه یافتن او به جرگهٔ علمای دین به‌روزگار سیزده سالگی‌وی مسلّم می‌شود. یعنی در این هنگام مقدمات کار دانش اندوزی را فراگرفته بوده است.

پس ازآنکه در مدرسهٔ دینی از حداقل نیازمندیهای زندگی برخوردار شد، با خاطرآسوده و امید فراوان، دل به‌کتاب سپرد وگوش به‌سخن استاد فرا داد تا هنگامی که برای آموختن علم فقه آمادگی پیداکرد و توانست در ردیف شاگردان خوب نخستین استادش، احمدبن محمد رادکانی، جای‌گیرد.

نخستین دورهٔ طلبگی غزّالی‌را در طوس ــ براساس برخی قراین ــ می‌توان حدود پنج سال حدس زد؛ یعنی هنگامی که وی از شهر طوس رهسپار جرجان[2] شد تا از محضر دومین استادش، ابوالقاسم‌اسماعیلی جرجانی، بهره‌ور

۱ــ غزالی: «مکاتیب فارسی»، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، ص۴.

۲ــ جرجان(گرگان) شهرستانی‌بوده‌است‌واقع درحدود گنبدقابوس‌امروز.

شود، احتمالاً نوجوانی هیجده یا نوزده ساله بوده است.

نخستین سفر (احتمالاً ۴۶۸ هق = ۱۰۷۵ م)

بی‌تردید نخستین‌سفر دانشجویی غزّالی سفری است که وی از طوس به‌جرجان رفته است، اما این سفر در چه سالی انجام شده و غزالی در آغاز این سفر چندساله بوده است، در مآخذ موجود روشن نیست. اگر فرض کنیم در هیجده یا نوزده سالگی راهی این سفر شده، و احتمالاً مدت رفت و برگشت و دوران اقامتش در جرجان حدود دو سال بوده است، این حدس با حکایتی که امام اسعد میهنه‌ای ازغزّالی روایت می‌کند تا حدی هم‌آهنگ می‌شود. امام اسعد می‌گوید:

> از ابوحامد محمد غزّالی شنیدم‌که می‌گفت: «در راه بازگشت از جرجان دچار عیّاران راهزن شدیم. عیاران هر-چه راکه با خود داشتیم گرفتند. من برای پس‌گرفتن تعلیقه (جزوه،یادداشت درسی)های خود درپی عیّاران رفتم و اصرار ورزیدم. سردستهٔ عیّاران چون اصرار مرا دیدگفت: 'برگرد، وگرنه‌کشته خواهی شد' وی را گفتم: 'ترا به‌آن کسی‌که از وی امید ایمنی داری سوگندمی‌دهم‌که تنها همان انبان تعلیقه را به‌من باز پس دهید؟ زیرا آنها چیزی نیست که شمارا به‌کارآید' عیّارپرسیدکه 'تعلیقه‌های توچیست؟' گفتم: 'درآن انبان یادداشتها و دست نوشته‌هایی است‌که برای شنیدن و نوشتن و دانستنش رنج سفر و دشواریها برخویشتن هموارکرده‌ام.' سردستهٔ عیاران خنده‌ای‌کرد و گفت: 'چگونه به‌دانستن‌آنها ادعا می‌کنی، در حالی‌که‌چون از توگرفته شد دانایی خود را از دست دادی و بی دانش شدی؟' آنگاه‌به‌یارانش اشارتی‌کرد، و انبان مرا پس دادند.»

غزّالی‌گوید: این‌عیّار، ملامتگری بودکه خداوند وی را به‌سخن آورد

تا با سخنی پندآموز مرا درکار دانش اندوزی راهنما شود. چون به‌طوس رسیدم سه سال به‌تأمل پرداختم و با خویشتن خلوت‌کردم تا همهٔ تعلیقه‌ها را به خاطر سپردم، و چنان شدم که اگر باردیگر دچارراهزنان‌گردم از دانش اندوختهٔ خود بی‌نصیب نمانم.

سفر به‌نیشابور (۴۷۳ه‍ ق=۱۰۸۰ م)

از این سخن غزالی که «چون به‌طوس رسیدم، سه‌سال به‌تأمل پرداختم...» می‌توان نتیجه‌گرفت که غزالی پس از بیست و سه سالگی از طوس رهسپار نیشابور شده تا از محضر عالم بلند آوازه، امام الحرمین ابوالمعالی جوینی، بهره‌ور شود. غزالی در محضر این استاد نامدار چنان کوشید و درخشیدکه پس از یکی دوسال در شمار بهترین‌شاگردان وی جای‌گرفت، و امام الحرمین چنان شیفتهٔ این شاگرد درس‌خوان و هوشیار گردیدکه در هرمحفلی به‌داشتن شاگردی چون او به‌خود می‌بالید.

این دوره از دانش اندوزی غزالی‌که سبب شد در جمع فقیهان نیشابور مشهور وانگشت نما شود، بیش از پنج سال نپایید، یعنی چون چراغ زندگی امام‌الحرمین به‌سال۴۷۸هجری‌خاموش‌شد، غزّالی درحدی ازدانش‌دینی‌روزگار خود رسیده بودکه دیگر نیازی به‌استاد نداشت، یا آنکه استادی‌که برایش قابل استفاده بوده باشد پیدا نکرد، بنابراین به‌نگارش و پژوهش پرداخت تا شایستهٔ مسند استادی شود.

آشنایی با خواجه‌نظام‌الملك طوسی (۴۷۸ ه‍ ق=۱۰۸۵ م)

در این سال غزالی‌به‌لشکرگاه ملکشاه سلجوقی، که‌درنزدیکی‌نیشابور واقع بود، راه یافت و به‌خدمت همولایتی سیاستمدار خود خواجه نظام‌الملك طوسی پیوست. درمحضر این وزیرشافعی مذهب و ادب دوست وگوهرشناس، بارها با فقیهان و دانشوران به‌مناظره پرداخت، و در هرمورد برمخالفان عقیده و اندیشهٔ خویش پیروزگشت. دیری نپاییدکه خواجه نظام‌الملك با اشتیاق به-

حمایتش برخاست و دربزرگداشت وی کوشید تا آنجاکه اور را «زین‌الدین» و «شرف‌الائمه» لقب داد و به‌استادی نظامیهٔ بغداد برگزید.

آغاز استادی در نظامیهٔ بغداد (۴۸۴ ه‌ق=۱۰۹۱ م)

غزّالی درسال چهارصد و هشتاد و چهار از طوس ــ به‌راه اصفهان ــ رهسپار بغداد شد،[1] مردم این شهر مقدمش را بگرمی پذیرا شدند. خیلی زود زبانزد خاص و عام‌گردید. در محافل علمی از نبوغ سرشار و دانش بسیارش داستانها گفتند وکاروانیانی‌که از بغداد رهسپار شرق و غرب می‌شدند برای مردم شهرهای سرراه از نبوغ و هوشیاری وی حکایتها روایت می‌کردند تا آنکه حشمت و شوکتش به‌پایه‌ای رسیدکه حتی در امیران و پادشاهان و وزیران معاصرخود اثرگذاشت.

درسال ۴۸۷ هجری،غزّالی یکی ازبزرگانی بودکه باعنوان حجةالاسلامی و استاد برگزیدهٔ نظامیهٔ بغداد، در مراسم نصب المستظهربالله‌ــ بیست وهشتمین خلیفهٔ عباسی ــ برمسند خلافت، شرکت جست و با وی بیعت‌کرد.

خودش در نامه‌ای‌که به‌سال ۵۰۴ هجری در پاسخ نظام‌الدین احمد نوشته است، ضمن ابراز ندامت از زندگی جنجالی و اشرافی گذشتهٔ خویش، چنین می‌نگارد: «در بغداد از مناظره کردن چاره نباشد، و از سلام دارالخلافه امتناع نتوان‌کرد.»[2]

مردم گریزی (۴۸۸ ه‌ق=۱۰۹۴ م)

پس ازآنکه در بغداد به‌اوج شوکت و شهرت رسید، و در میان خاص و عام مقامی برتر از همه پیدا کرد، دریافت‌که از این راه نمی‌توان به‌آسایش و آرامش روحی رسید. پس ازتردید بسیار سرانجام دنباله‌روِ صوفیان وارستهٔ بی‌نام و نشان شد. به‌بهانهٔ زیارت‌کعبه از بغداد بیرون رفت، چندی باگمنامی

۱ــ ابن الجوزی: «المنتظم»، ج ۹، ص ۵۵.

۲ــ غزالی: «مکاتیب فارسی»، تصحیح عباس اقبال، ص ۴۵.

به‌جهانگردی پرداخت و سالها در حجاز و شام و فلسطین با خویشتنِ خویش به‌خلوت نشست تا داروی درد درونی خود را پیدا کند.

به‌تاریخ‌این‌گوشه‌نشینی نیز ــ در پاسخ غزّالی به‌نامهٔ نظام‌الدین احمد ــچنین اشارت‌رفته‌است:

چون برسر تربت خلیل ــ علیه‌السلام ــ رسیدم، درسنهٔ تسع و ثمانین واربعمائه (۴۸۹ هـ)، و امروز قریب پانزده سال است، سه نذرکردم: یکی آنکه از هیچ سلطانی هیچ مالی قبول نکنم، دیگرآنکه به‌سلام هیچ سلطانی نروم، سوم آنکه مناظره نکنم. اگر در این نذر نقض آورم، دل و وقت شوریده‌گردد...[۱]

بازگشت به‌میان مردم (۴۹۹ هـ ق=۱۱۰۵ م)

از این رازهم خودش چنین پرده برگرفته است:

اتفاق افتادکه در شهور سنهٔ تسع و تسعین و اربعمائه (۴۹۹ هـ) نویسندهٔ این حرفها، غزّالی، راتکلیف کردند ــ پس ازآنکه دوازده سال عزلت‌گرفته بود، و زاویه‌ای را ملازمت‌کرده ــکه به‌نیشابور باید شد، و به‌افاضت علم و نشر شریعت مشغول بایدگشت، که فترت و وهن به‌کار علم راه یافته است. پس دلهای عزیزان از ارباب قلوب و اهل بصیرت به‌مساعدت این حرکت‌برخاست و در خواب و یقظت تنبیهات رفت‌که این حرکت مبدأ خیرات است وسبب احیای علم و شریعت. پس چون اجابت کرده آمد وکار تدریس را رونق پدید شد وطلبهٔ علم ازاطراف جهان‌حرکت کردن‌گرفتند،حسّاد به‌حسدبرخاستند...[۲]

۱ــ همانجا، ص ۴۵.

۲ــ همانجا، ص ۱۱.

این حسودان که غزّالی به آنها اشاره کرده است، روحانیان حنفی مذهب بوده‌اند که در دستگاه سنجر شوکت و قدرتی یافته بودند. پس برای حفظ مقام و منصب خویش با برخی از فقیهان مالکی مذهب، ازمردم طرابلس غرب، همداستان شدند تا بزرگمردی چون غزالی را با تهمت و نیرنگ از میدان بدر کنند، یا برای پیشبُرد مقاصد خود ازقدرت شافعی مذهبان بکاهند. غزّالی در نامه‌ای که به‌سنجر نوشته از بیگناهی خویش چنین دفاع می‌کند:

و اما حاجت خاص آن است که من دوازده سال در زاویه‌ای نشستم و از خلق اعراض کردم. پس فخرالملک ـ رحمة‌الله علیه ـ مرا الزام کرد که به‌نیشابور باید شد. گفتم: «این روزگار سخن من احتمال نکند (= برنتابد) که هر که در این وقت کلمةالحق بگوید در و دیوار به‌معادات او برخیزد.» گفت: «[سنجر] ملکی است عادل، و من به‌نصرت تو برخیزم.» امروز کار به‌جایی رسیده که سخنهایی می‌شنوم که اگردرخواب دیدمی‌ گفتمی اضغاث احلام است. اما آنچه به‌علوم عقلی تعلق‌دارد، اگر کسی را بر آن اعتراض است عجب نیست، که در سخن من غریب و مشکل که فهم هرکس بدان نرسد، بسیار است. لکن من یکی‌ام، آنچه در شرح هرچه‌گفته باشم، باهر که در جهان است، درست می‌کنم، و از عهده بیرون می‌آیم؛ این سهل است. اما آنچه حکایت کرده‌اند که من در امام ابوحنیفه ـ رحمة‌الله علیه ـ طعن کرده‌ام، احتمال (= تحمل) نتوانم کرد...[1]

در کنار مردم دیار خود (۵۰۳ ه‌ق= ۱۱۰۹ م)

پس ازآنکه وسوسهٔ نامردمان در دل سلطان سنجر اثر گذاشت، این پادشاه کس فرستاد و حجةالاسلام را، که در زادگاه خود، طابران طوس به‌-

۱ـ همانجا، ص ۱۵.

تعلیم و عبادت سرگرم بود به‌لشکرگاه خویش، تروغ ـ نزدیك مشهد امروز ـ فرا خواند. غزالی چون دریافت که درکف شیر نر خونخواره‌ای قرار گرفته و از رفتن چاره نیست، بهانه‌آورد و با نامه‌ای استادانه خشم سلطان سنجر را فرو نشانید. اینك بخشی ازآن نامه در اینجا نقل می‌شود:

برمردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله به‌سرما و بی‌آبی تباه شده، و درختهای صد ساله از اصل خشك شده، و مرد روستایی را هیچ نمانده، مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه، اگر رضا دهدکه پوستین از پشت بازکند تا زمستان برهنه با فرزندان درتنوری شوند، رضا مده که پوستشان بازکنند. و اگر ازایشان چیزی خواهند، براثر تهیدستی همگنان بگریزند و در میان کوهها هلاك شوند و این پوست بازکردن باشد.

این داعی پنجاه و سه سال عمر بگذاشت. چهل سال در دریای علوم دین غوّاصی کرد تا به‌جایی رسیدکه سخن وی از اندازهٔ فهم بیشتر اهل روزگار درگذشت. بیست سال در ایام‌سلطان‌شهید (ملکشاه) روزگارگذاشت و از وی به‌اصفهان و بغداد اقبالها دید. و چندین بار میان سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود ــ درکارهای بزرگ، و در علوم دینی نزدیك‌هفتاد کتاب کرد. پس دنیا را چنانکه بود بدید. جملگی بینداخت، مدتی در بیت‌المقدس و مکه مقام‌کرد، وبرسرمشهد ــ ابراهیم خلیل ــ صلوات‌الله علیه ــ عهدکردکه نیز پیش هیچ سلطان نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند. دوازده سال بدین عهد وفاکرد و امیرالمؤمنین و همهٔ سلطانان وی را معذور داشتند.

آمادگی برای سفرآخرت (۵۰۴ ه ق = ۱۱۱۰ م)

پس از درگذشت شمس‌الاسلام‌کیا امام هراسی (= هرازی) طبری،

فقیه شافعی و استاد نظامیهٔ بغداد، که او نیز از شاگردان برگزیدهٔ امام‌الحرمین و همدرس غزالی بوده است، به‌اشارت خلیفهٔ عباسی و سلطان سلجوقی، وزیر عراق ضیاءالملك احمد فرزند خواجه نظام‌الملك به‌وزیر خراسان صدرالدین محمد فرزند فخرالملك نامه‌ای نوشت‌که غزالی را با نوازش و دلجویی به بغداد بازگرداند تا شاگردان مدرسهٔ نظامیه از نابسامانی نجات یابند. ولی غزالی وارسته و دست از همه چیز شسته، تسلیم نشد و در پاسخ آنان چنین نوشت :

آمدیم به‌حدیث مدرسهٔ بغداد و عذر تقاعد از امتثال اشارت صدر وزارت. عذرآن است که ازعاج (= از جای برانگیختن) از وطن میسر نشود الا در طلب زیادت دین یا زیادت دنیا.

اما آز زیادتِ اقبالِ دنیا وطلب آن، بحمدالله ــ تعالی ــ که از پیشِ دل برخاسته است. اگر بغداد را به‌طوس آورند ــ بی حرکتی، و ملك و مملکت غزالی را مهیا و صافی و مسلم دارند، و دل بدان التفات کند، مصیبت ضعف ایمان بود، که التفات نتیجهٔ آن باشد، و وقت را منغّض کند، وپروای همه کارها ببرد.

اما زیادتِ دین، لعمری (= به‌جانم سوگند) استحقاق حرکت وطلب دارد؛ وشك نیست‌که افاضت علم‌آنجا میسرتر است و اسبابْ ساخته‌تر، وطلبهٔ علم‌آنجا بیشترند، لیکن در مقابلهٔ آن زیادتِ اعتذار است، هم‌دینی که بخلل می‌شود، که این زیادتْ‌آن نقصان را جبر نکند. یکی آنکه اینجا قریب صد وپنجاه‌مرد محصل متورّع حاضرند و به‌استفادت مشغول، و نقلِ ایشان (به بغداد) و ساختن (= تدارك) اسباب آن متعذّر است، وفروگذاشتن و رنجانیدن این جماعت وبه‌امید زیادتِ عددْ جای دیگررفتن‌رخصت نیست. مَثَل آن،چنان بُوَد که ده یتیم درکفایت و تعهدکسی‌بوَد، ایشان را ضایع گذارد به‌امیدآنکه بیست یتیم را جایی دیگر تعهدکند، ومرگ

وآفت در قفا. عذر دوم آن است که آن وقت که صدر شهید نظام‌الملك ــ قدّس الله روحه ــ مرا به بغداد خواند، تنها بودم ــ بی‌علایق و بی اهل و فرزند؛ امروز علایق وفرزندان پیدا آمده‌اند... در جمله، چون عمر دیر درکشید وقت وداع فراق است، نه وقت سفر عراق، و منتظر که از مکارمِ اخلاق این عذر قبول کند که: چون غزالی به بغداد رسید، فرمان حق ــ تعالی ــ در مرگ او را دریافت، نه (= نه این است که) تدبیر مدرسه باید کرد؟ امروز همان تقدیر کند (= فرض کند).[1]

پیوستن به‌جاودانگان (۵۰۵ هـ ق = ۱۱۱۱ م)

مرتضی زبیدی نویسندهٔ بزرگترین شرح بر احیاء علوم‌الدین، پایان زندگی غزّالی را، در مقدمهٔ خویش بر شرح احیاء با نقل گفته‌های دیگران، نیك نگاشته است که ترجمهٔ بخش اول آن چنین است:

گفته‌اند که اوقات خود را پیوسته به‌تلاوت قرآن وهمنشینی با صاحبدلان وگزاردن نمازمشغول می‌داشت تا جمادی‌الآخر سال پانصد وپنج فرا رسید. احمد غزالی، برادر حجةالاسلام، گفته است: «روز دوشنبه به‌هنگام صبح، برادرم وضو ساخت ونماز گزارد وگفت: 'کفن‌مرا بیاورید' آوردند. گرفت وبوسید وبردیده نهاد وگفت: 'سمعاًوطاعةً للدّخول علی المَلِك' آنگاه پای خویش‌را درجهت قبله درازکرد، وپیش ازبرآمدن خورشید راهی بهشت گردید.»

عقاید و آراء غزالی

چون بررسی عقاید و آراء مردی چون امام محمد غزالی ــ که در هر اثری از آثار فراوان برجای مانده‌اش جلوه‌هایی از تطور و تکامل موج می‌زند ــ کاری است پردامنه ودشوار، ناگزیر این بحث را به‌انقلاب روحی غزالی

---

۱ ــ همانجا، ص ۴۴ و ۴۵.

و دو کتاب احیاء و کیمیا منحصر می‌کنیم تا سخن دراز وملال‌انگیز نشود، زیرا این دو کتاب ارزنده‌ترین کتابهای غزالی است که به‌هنگام مردم‌گریزی، با اندیشه و ایمانی نو به‌نگارش آنها پرداخته است و حاصل دوران پختگی اوست. وی همچون ناصرخسرو و سنائی در مرز چهل سالگی به‌خود آمد و دریافت که در زندگی بیراهه می‌رود، و از «جاه و مال و جدل» پرده‌هایی برابر چشم دلش آویخته است. بنا به‌گفتهٔ خودش «شش ماه دچار کشمکش درونی و تردید شد تا میان هوسهای فریبندهٔ دنیایی، ومژده‌های امیدبخش آخرتی، یکی را برگزیند»[1].

تولد دیگر ـ غزالی سرانجام با راهنمایی خرد و بصیرت درون نگر خویش در راهی خوش‌فرجام گام نهاد و از گذشتهٔ پرجنجال و بی‌ثمر خود جدا ماند؛ از همه چیزدل برکند و به جهان «گمنامی و آزادگی و درویشی و خموشی» پناه برد. در آنجا با جان و دلی بیگانه‌باهوسها آشنا شد، جان و دلی که کیمیای سعادت تاحدی نمایشگر آن است، و می‌تواند از تأثیرغزالی درزندگی عقلی و روحی در اسلام پرده برگیرد.

آری، پس‌از آن‌انقلاب روحی که درماه رجب سال ۴۸۸ هجری دامنگیر این متفکر مصلح شد، آن غزالی که تا مرز چهل سالگی شیفته و دلباختهٔ «جاه و مال و جدل» بود، نابود شد، و از جانِ درآتش ندامت سوخته‌اش غـزالیِ دیگری تولدیافت که مردنی نیست. زیرا با آنکه تا این روزگار بیش از نهصد سال از دومین تولدش می‌گذرد هنوز نامش در خاور و باختر برسر زبانهاست و دانشوران آشنا با علوم انسانی‌در بیشترآثارش ـ بخصوص احیاء و کیمیا ـ با شگفتی و تحسین می‌نگرند.

بنابراین بجاست اگر گفته شود: غزّالی پس از تولد دیگر دست به‌کار سازندگی شد، و در خلوت وگمنامی به‌تدوین و نگارش‌بخشی از مهمترین آثار خویش پرداخت، آثاری‌همچون احیاء وکیمیا که مسیر زندگی عقلی و روحی مسلمانان را عوض کرد، و در تاریخ نتیجه‌ای بی‌سابقه ببارآورد[2].

جویای یقین ـ این انقلاب درونی حدّ فاصلی است در زندگی معنوی

۱ـ «المنقذ من الضلال»، تصحیح دکتر عبدالحلیم محمود، ص ۱۲۶.

۲ـ این بحث گلچینی است ازمقدمه‌ای که خود بر «ترجمهٔ احیاء»، جلد اول از ربع مهلکات نوشته‌ام.

غزالی، وآن را به‌دو بخش متمایز تقسیم کرده است:

دربخش نخست «غزالیِ فقیه اصولی متکلم» می‌زیسته که چندی اسیر کرسی ریاست‌بوده و ندیم مقام وزارت، امین دستگاه خلافت و مورد حمایت برخورداران تردامن شده است.

در بخش دوم این زندگی، سیمای غزالی صوفی وارسته، ناقد سازنده، نوکنندهٔ علوم دینی و سامان دهندهٔ نابسامانیهای زندگی عقلی و عرفانی و روحی دراسلام، جلوه‌گر است. سیمای مردی‌که با انقلابی درونی تولد دیگرش آغاز شد، آنگاه درجستجوی یقین برآمد تا به‌جاودانگی رسید. زیراآن‌انقلاب روحی‌که غزالی با دقت و امانت درکتاب المنقذمن‌الضلال ثبت‌کرده است، چیزی جزآشکارکنندهٔ جانی‌آشوبگر نیست، جانی بیقرارکه پیوسته‌راه خلاص می‌جوید و از یقین سراغ می‌گیرد. در این‌دوره است‌که چون از وی می‌پرسند: «تو مذهب ابوحنیفه داری یا شافعی؟» پاسخ می‌دهد:

> من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن، نه ابوحنیفه را برمن خطی است و نه شافعی را برمن براتی.

یا آنکه استقلال فکری خود را با نگارش این سخن بیان می‌کند:

> آنچه از پیغامبر (ص) به‌ما رسیدآن را به‌سر و دیده‌قبول کردیم،آنچه ازصحابه رسید، بعضی‌گرفتیم و بعضی‌گذاشتیم، آنچه از تابعین رسید، ایشان مردانند و ما مردانیم.[1]

غزالی در این مرحله پس از تصفیه و تطهیر دل، در سایهٔ ریاضت و مجاهده، دچار تحول می‌شود، یعنی انتقال از فکر به اراده؛ زیرا اراده آشکارترین عنصر تجربه است، چه دست یافتن به‌معرفت و ذوقی‌که به‌وسیلهٔ آن، حقایق وجود و اسرار الوهیت و ربوبیت منکشف می‌شود با نیروی‌خرد امکان‌پذیر نیست بلکه امکانش تنها به‌اراده باز بسته است ــ اراده‌ای که خاصترین مظهر تجربهٔ صوفیانه است. چراکه صوفی‌در هنگام پرداختن به‌این‌تجربه، وجود خود را می‌شناسد و وجود پروردگار خود را نیز.

---

۱ ــ «ترجمهٔ احیاء» ج ۱، صفحهٔ بیست و چهار مقدمه.

آری، غزالی همچون دکارت نمی‌گوید «من می‌اندیشم، پس هستم» بلکه آن می‌گوید که صوفیان پیش از وی و پس از او گفته‌اند:

من به‌تجربهٔ روحی می‌پردازم، من معرفت را می‌چشم، من می‌خواهم، پس‌هستم و خدایی که در حال وجد واقبال‌واتصال برمن آشکار می‌شود موجود است.

یا در جای دیگر می‌گوید:

هستِ ما آن است که ما را ازآن آگاهی است و ازآن‌خبر است.[۱]

اما هستی وی(دل) ظاهراست، که آدمی را درهستی خویش‌هیچ‌شکی‌نیست[۲].

و این سخن را غزّالی حدود پنج قرن و نیم پیش از دکارت‌گفته است.

اینك با نقل چند نمونهٔ دیگر ازآراء و عقاید این فیلسوف خدا پرست، که در همین کیمیای‌سعادت— ربع منجیات، اصل هشتم، در توحید و توکل — با نثری روان و زیبا بیان شده، این بحث را به‌پایان می‌بریم:

همبستگی آلی جهان هستی

هرچه در وجود است به‌یکدیگر مرتبط است و جمله‌چون یك حیوان است و نسبت اجزاء عالم ... با یکدیگر چون نسبت اندامهای یك حیوان است‌با یکدیگر و نسبت عالم با مدبّرآن — از وجهی نه ازهمه وجوه —چون نسبت مملکتِ تن‌حیوان‌است با روح وی که مدبّرآن است.

جبر یا اختیار

پنداری که به‌دست‌آدمی چیزی است و این خطاست که آدمی در نقش اختیار خویش مجبور و مضطرست... که کار وی در بند قدرت است و قدرت مسخّر ارادت است تا آن کند که‌خواهد،... پس چون‌قدرت‌مسخّر ارادت است و کلید ارادت به‌دست وی نیست پس هیچ چیز به‌دست وی نه کَد.

۱— ← ص ۲۵۵ ۲— ← ص ۱۶

اکتساب (کسب اشعری)

اما قدرت که در آدمی آفریده‌اند یکی از حلقه‌های آن سلسله است(سلسلهٔ اسباب)، ازاینجا گمان برد که به‌وی چیزی است، وآن خطای محض است که تعلق آن به‌وی بیش ازآن نیست که وی محل آن است و راه‌گذر آن است. پس‌وی راه‌گذراختیار است که دروی می آفرینند و راه‌گذرقدرت و ارادت که دروی می‌آفرینند. پس‌چون درخت که ازباد می‌جنبد و در وی‌قدرت و ارادت‌نیافریدند و وی را محل آن نساختند به‌ضرورت آن را اضطرار محض نام‌کردند. چون ایزد ــ تعالی ــ آنچه کند قدرتِ وی دربند هیچ چیز نیست بیرونِ وی، آن را اختراع گفتند. وچون‌آدمی نه چنین بود ونه‌چنان، که قدرت و ارادت وی‌براسبابی‌دیگر تعلق دارد که‌آن نه‌به‌دست وی‌بود، فعل وی مانند فعل خدای ــ تعالــی ــ نبود تا آن را خلق و اختراع گویند. وچون‌وی‌محل‌قدرت‌و ارادت بود که‌به‌ضرورت در وی می‌آفرینند، مانند‌درخت‌نبود‌تا‌فعل وی‌رااضطرار محض‌گویند. بل‌قسمتی‌دیگر بود: وی‌را‌نام‌دیگر طلب کردند وآن‌را کسب‌گفتند.

و ازاین جمله معلوم‌شد که‌اگرچه‌ظاهراً کارآدمی به‌اختیار وی است و لکن خود در نفس اختیار خویش مضطر است ــ اگر خواهد و اگر نخواهد ــ پس به‌دست وی چیزی نیست.

غزالی در این انقلاب روحی جز به‌مشکل خاص خود نمی‌انــدیشیده. شاید به‌دلش خطور نـکرده بود که بــا حل مشکل او، مشکلات دیگر مسلمانان حل خواهد شد، مسلمانانی که از لحاظ تقلید از سویی، و تکاپــوی عقلی در «فلسفه و کلام و سخنان هوی پرستان» از سوی دیگر وضعی مشابه وی داشتند.

بنا براین‌همچنانکه غزالی‌پس‌ازاین انقلاب روحی‌در راهی‌نو گام‌نهاد،دین اسلام نیز، پس از غزالی و به‌فیض نوشته‌ها و تعالیم وی در راهــی نوین سیر کرد. زیرا غزالی برتعالیم اسلامی و علوم اسلامی مُـهری تازه نهاد، مُـهری که اثرآن در موارد بسیار تا هم اکنون باقی است.

ناتوانی فلسفه ــ غزالی‌ناتوانی فلسفه را در رسیدن به‌علم یقینی درمسائل

الهیات، برای شناختن حقیقت الوهیت ونبوّت، آشکار کرد و روشن ساخت که جدال متکلمان ممکن است گاهی بامطلوب آنان هماهنگ شود، ولی برای کسی که تسلیم مقدمات آنان نشود بسنده نیست. وتأکید کرد که تصوّف ــ با الهام و ذوقی و جلوه‌ای که درآن نهفته‌است ــ همان راهی‌است که ممکن است به‌معرفت‌یقینی وآرامش‌جان و دل‌بینجامد، و افزود که فلسفه وکلام وتصوف در مسائل الهی باید بربنیان دین استوارگردند و با اصول وتعالیم آن‌همگام شوند.

غروب فلسفه ــ غزالی همان‌کسی است که برفلسفهٔ مشّائی اسلام در مسائل الهیات ــ که پرداختهٔ کندی و فارابی و ابن سینا بوذ ــ ضربه‌ای کاری واردساخت. آری‌این‌فلسفه، پس‌ازانتشار کتاب‌تهافت‌الفلاسفه‌ی‌غزالی‌اندك‌اندك استقلال خود را از دست داد وکارش بدانجا کشید که حتی دفاع مردانی چون ابن رشد و خواجه نصیر طوسی[1] در نجات آن چندان مؤثر نیفتاد.

بدین سبب در تاریخ اندیشهٔ اسلامی ــ پس از غزالی ــ تا چندین قرن دیگر فیلسوفی همپایهٔ ابونصر فارابی و زکریای رازی و ابن سینا ندرخشیده، و بر جایگاه بلند فلسفهٔ شرق، جز خلاصه‌کنندگان و شارحان و حاشیه نویسانی‌که از فلسفهٔ پیشینیان‌کمترگامی فراتر نهاده‌اند،کس رخ ننموده است‌که بتوان او را با این نام آوران همسنگ دانست. حتی فیلسوفان بزرگ اندلس و مغرب اقصی ــ به‌استثنای ابن‌رشد که با اخلاص، تمام‌شروح وتعلیقات خودرا به‌فلسفهٔ‌ارسطو اختصاص داد ــ همگی ریزه خوار خوان گستردهٔ فلاسفهٔ شرق‌بودند، و نسبت به‌آنان همچون‌اقماری‌شدند که‌درافلاك‌اختران‌بزرگ دور می‌زنند:مانند ابن‌باجه که در فلك فارابی به‌گردش درآمد، وابن‌طفیل که ماهوارهٔ فلك‌ابن سینا شد.

نوآور بزرگ ــ غزالی همان‌کسی است‌که مسیر دیرین علم کلام را عوض‌کرد، و برای علم‌کلام جدید راهی تازه نشان داد، راهی که مانندگذشته برهانش تنها برحکم عقل استوار نمی‌شود، بلکه به‌عقل وکشف تکیه می‌کند. وی فلسفه و علم‌کلام را ــ آنچنانکه خود فهمید ــ ساده‌کرد تا به‌عقل مردم متوسط نزدیك شود، زیرا فلاسفهٔ پیش از غزالی خویشتن را در حصاری از

۱ــ ابن رشد با کتاب «تهافت التهافت» پاسخگوی غزالی شد ، و خواجه نصیر طوسی با «شرح اشارات» کوشید تا حملهٔ غزالی را بی اثرسازد، ولی‌گذشت زمان ثابت‌کرد که در این مصاف هیچکدام‌کاری از پیش نبردند.

کلمات مبهم محصور کرده بودند، و برای فلسفه زبانی برگزیده بودند که از واژه‌های دشوار و پیچیده انباشته بود، یا اصطلاحاتی وضع کرده بودند که برای مردم تازی‌دان و تازی‌زبان بیگانه می‌نمود، چه از لحاظ لفظ و چه از نظر مفاهیم تازه‌ای که فلسفهٔ یونان ــ پس از انتقال به‌زبان تازی ــ همراه خود ارمغان آورده بود.

غزالی در بسیاری از نوشته‌هایش، نتوانسته خویشتن را به‌طور کامل از اسلوب فلاسفه و واژه‌ها و اصطلاحات آنان آزاد سازد ــ بخصوص در کتاب تهافت‌الفلاسفه؛ و این برای آن است که ناگزیر بوده در جدال با فلاسفه، با زبان مخصوص به‌خودآنان سخن بگوید و با سلاحی مشابه، این جنگ معنوی را آغاز کند تا پیروزیش حتمی باشد.

حرکت زندگی‌ساز ــ همچنانکه انقلاب روحی غزالی‌را می‌توان زندگی تازه نام نهاد، و برای جان بیقرار او رستاخیزی نو به‌شمار آورد، همچنان بجاست که آن حرکت انقلابی راکه غزالی به‌روزگار خویش در علوم دینی و زندگی اسلامی ایجاد کرد حرکت زندگی سازنامید. زیرااو بود که‌در بوستان‌خزان‌رسیدهٔ مباحث معنوی ومسائل دینی، روحی تازه دمید وبرای‌هرمورد رستاخیزی نو پدید آورد.

بنابراین شگفت نیست‌اگرغزالی ــ هنگامی که نامهای احیاء وکیمیا را برای دوکتاب بزرگ و بی نظیر خود برگزیده است ــ موقف خود را دربرابر تعالیم اسلامی و علوم دینی موقف «کیمیاگری زندگی ساز» دانسته باشد. زیرا براثر رواج کتابهای احیاء وکیمیای‌او به‌این نتیجه می‌رسیم که آرزوی غزالی همچون تیری راست پرواز، ازکمان اندیشه‌اش رها شده، و درست در مرکز هدف اساسی و دلخواه وی جای‌گرفته است.

تردیدی نیست‌که پس از این انقلاب، اندیشهٔ «سازندگی» در نگارش هرکتابی برغزالی مستولی بوده است و او در همه حال می‌کوشیده که زندگی روحی مسلمانان و اندیشهٔ اسلامی در مسیری نو قرارگیرد تا قدرت و رونق پیشین خود را بازیابد، بدان امیدکه بار دیگر مسلمانان خوابزده به‌خودآیند، و حقوق فردی و عدالت اجتماعی پایمال شدهٔ خویش را باز شناسند. ولی هیچ اثری ازآثار وی‌به‌اندازهٔدوکتاب احیاء وکیمیا برای رسیدن به‌این‌هدف، در خاور و باختر جهان اسلام مؤثر نیفتاد.

نکتهٔ چشم‌گیر، در این حرکت زندگی‌ساز آن است که غزالی بـا آنکه با تجارب عرفانی و علمی عمیق خودبه‌یاری تعالیم اسلام وعلوم اسلامی‌برخاست، و دین اسلام را با دریافتی خاص براساس تصوفی که خود شناخته بـود از نو معرفی کرد، با اینهمه در هیچ مورد، بدعتی ننهاد، و مبتکر علمی که تازه و بـی سابقه باشد نگردید، بلکه تنها به‌اصلاح آن دسته از علوم اسلامی پرداخت کـه باگذشت زمان دچار بیماری و فترت شده بود، و به درمانگری کاردان وشایسته نیاز داشت.

غزالی را در این مورد می‌توان به‌باغبانی تشبیه‌کردکه درختان بـوستان خود را ــ پس از شادابی و خرمی ــ خزان رسیده و پژمرده می‌یابد. دیدن‌این منظره نخست او را می‌آزارد وسپس به‌چاره اندیشی وا می‌دارد. سرانجام محل درد را می‌شناسد و با مهارت و استادی دست بـه‌کار درمان مـی‌شود. دیـری نمی‌پاید که براثر تیمارداشت صحیح و درمان استادانهٔ او بار دیـگر درختان بوستانش جان می‌گیرند، برگ‌دارمی‌شوند، شکوفه مـی‌کنند و میوه مـی‌دهند، شکوفه و میوه‌ای‌که نمایشگر آگاهی و استادی باغبان است.

اعتراف غزالی ــ «برای اینکه اسلوب فکر و روش‌فلسفی غزالی خوب معلوم شود خلاصهٔ بهتریـن کتاب خـود او ــ یعنی المنقذمن‌الضلال ــ در این موضوع که در حدود ۵۱ سالگی یعنی نزدیك چهار سال پیش از وفاتش نوشته است، و آن را در میان آثار او نظیراعترافات ژان ژاك روسو شمرده‌اند ، بـه فارسی نقل می‌شود.»[1]

غزالی دراین کتاب، حقایق زندگی و روح عقاید خویش را جزء بجزء بی‌پروا باز می‌نماید و در هیچ‌کجا ریا نمی‌کند و خلاف واقع نشان نمی‌دهد. موضوع کتاب پرسشهایی است که از غزالی شده و اوبه‌هریك پاسخی مناسب گفته است که بدین ترتیب خلاصه می‌شود:

خلاصهٔ پرسشهایی‌که از امام محمد غزالی شده است:

ــ تو چگونه خویشتن را از پیچ وخمهای ادیان ومذاهب

۱ــ این بخش ازصفحهٔ ۳۷۱ تا ۳۷۵ «غزالی‌نامهٔ» استادهمائی گلچین‌شده‌است.

عالم نجات دادی و به‌چه وسیله خود را از حضیض تقلید به اوج تحقیق کشیدی؟ و بالاخره ازآن همه تحقیق به‌چه‌نتیجه‌ای رسیدی و چه حاصلی ازکار خود بردی؟

ــ نخستین بار از فن کلام چه سود برگرفتی؟ و دوم مرحله از طریق تعلیمیه (= باطنیه) که در درك حقایق جمودی بر تقلید امام ناطق دارند چه فهمیدی؟ و سوم بار مقام فلسفه و تفلسف راکه بدان رسیده بودی چرا از نظر افکندی وآن را بدور انداختی؟ وآخرکار چرا رشتهٔ تصوف راپسندیدی وآن را از همه اهواء و عقاید برگزیدی؟

ــ از حقایق آراء و عقاید مختلفی که بشر بدانها پای‌بند است چه دریافتی؟ براثر پژوهش در حقایق مذاهب چه نوع مطالبی برتو کشف شد؟

ــ چه شدکه با آن همه طالبان علم و مستفیدان که در بغداد داشتی ازکار تدریس ونشرعلوم و معارف سرباز زدی؟ و نیز پس ازآنکه مدتها دست از تعلیم و تدریس برداشته بودی چه شدکه دوباره به‌نیشابور بازگشتی و به‌تدریس نشستی؟[1]

خلاصهٔ پاسخهای غزالی به‌این پرسشها:

اختلاف مردم در ادیان و علل‌اختلاف امم و اقوام عالم در مذاهب ــ با آن همه تفاوت و تباینی که میان طرق و مسالك آنها وجود دارد ــ دریایی است ژرف و بی‌پایان که جویندگان بسیار درآن غرق شده‌اند وکمترکسی ازآن جان به‌سلامت می‌برد.

۱ــ ترتیب سؤالها، مراحل سیر و سلوك و تحولات غزالی را نشان می‌دهدو معلوم می‌سازدکه غزالی نخست مردی متکلم بوده وآخرکار صوفی‌شده ودر این میانه مراحل تعلیمیّه وفیلسوفان را پیموده است. (همائی)

درین ورطه کشتی فـروشد هزار
نیامد از آن تخته‌ای بـر کنار

زیرا هرفرقه‌ای تنها خود را نـاجی و دیگـران را گمـراه و هالك می‌داند: کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُون .

غزالی می‌فرماید: من ازآغاز جوانی، ازآنگاه که بالیدم و سالم به‌حد بلوغ شرعی رسید تاکنون که عمرم از پنجاه‌سال درگذشته است، همواره در این دریای ژرف غـوطه‌ور و در این بحر بیکران شناور بوده‌ام، در عقاید هـرفرقه کنجکاوی کردم و اسرار و رموز مـذهب هـرطایفه را جستجو نمودم. برای‌آنکه حق را از بـاطل و سنت را از بدعت تمیز دهم، از دین ظاهریه‌گرفته ــ که تنها به‌ظواهر شرع متعبد وجامدند و از این مرحله گامی فراتر نمی‌گذارند ــ تاکافر زندیقی که به‌همهٔ ادیان و شرایع عالم پشت‌پا زده است، همه را وارسی کردم. در حقایق مسلك ظاهریه و بـاطنیه و حکماء و متکلمین و صوفیه و زهاد و عباد وکفار و زنادقه پی‌جویی عمیق کردم، همه جا در پی کشف رموز و دقایق بودم، می‌خـواستم علل و اسباب اصلی عقایـد مختلف راکشف کنم تا بـدانم کـه همهٔ طبقات، از عابدگرفته‌تا ملحد، چه می‌گویند و روح عقیدتشان چیست؟

عشق به‌تحقیق وکنجکاوی، در نهاد من سرشته بود.تشنگی به‌ادراك حقایق ازآغاز جوانی با من همراه بود، از دیـرباز به‌دریافت حقیقت هرچیزی تشنه بودم. این تشنگی بـه‌اختیار من نبود، بلکه فطری و جبلی من شده بود، مـن ذاتـاً غریزهٔ تقلید و تعبد نداشتم، روحم به‌تقلید آرام نمی‌گـرفت، به‌گفتهٔ این وآن بی دلیل و برهان نمی‌توانستم بسنده کنم. از این‌رو پیوسته در پی اجتهاد و جویای حقیقت بـودم. همواره فـکر می‌کردم، می‌خواستم تا هرچیزی را چنانکه هست دریابم.

هنوز عهد جوانیم در نگذشته و دوران شبابم سپری‌نگشته

بود که رشتۀ تقلیدم از هم بگسست وَ عقاید موروثیم که ازاین وآن رسیده بود درهم شکست. دیگر زیربار تقلید نمی‌توانستم رفت.

اطفال یهود و نصاری وکودکان مسلمان را مـی‌دیـدم که همگی در مهد مذهب پدر و مادر نشو و نما دارند و به‌عقاید موروثی پرورده می‌شوند. این حدیث را کـه «هرمـولودی نخست برفطرت اصلی زاده می‌شود و پـدر و مادرش وی را یهود و نصرانی و مجوسی می‌کنند» شنیده بودم. شور باطنی مرا به‌دریافت فطرت اصلی می‌خواند . مـی‌خـواستم همان فطرت اصلی را پیدا کنم وآن را از عقایـد عارضی‌کـه بـه تلقینات پدر ومادر و مربی و استاد حاصل می‌شود جداسازم. دریافتم که اختلاف عقاید همگی عـوارض است و از تلقین و تقلید مایه می‌گیرد. من‌دنبال فطرت اصلی و جوهری می‌گشتم. مقصود من‌چه‌بود؟ می‌خواستم به‌حقایق امورآگاهی پیدا کنم. پیش خودگفتم: «باید نخست بدانم کـه حقیقت علم چیست؟ سپس دنبال علم بگردم.» این نکته برمن آشکار شدکـه علم آنگاه عـلم حقیقی و یقینی و اطمینان بخش است‌کـه شك و شبهه و غلط و پندار را به‌هیچ وجه درآن راهی نباشد، و بـه تشکیك هیچ مشکِّك در ارکانِ آن خلل راه نیابد وگرنه آن علم که به‌شك و شبهه و تـردید و احتمال خلل پذیر بـاشد به حقیقت علم نیست، بلکه‌گمان و پندار است.

آری بنیاد دانشِ یقینی با شك وتردید هـرگز متزلزل ــ نخواهد شد، معجزه وکرامت نیز اساس علم یقینی را سست نخواهدکرد . مثلا علم به‌اینکه «عدد ده بزرگتر از سه است» علم یقینی است که هیچ احتمال وتردید درآن راه ندارد. حال اگر یکی منکر این معنی بشود و برای صدق دعـوی خویش از در معجزه وکرامت درآید و بـرابـر چشم ما سنگی را زر و عصایی را اژدهاکند، وآنگاه بگویدکـه «سه از ده بزرگتر

است» به‌هیچ وجه سخن او را باور نخواهیم کـرد و در علم ما هیچ شك و تردید ایجاد نمی‌شود، و از خـرق عـادتی که برابر چشم ما صورت‌گرفته است جز شگفتی حاصل نخواهد شد. آری ازکار وی تعجب مـی‌کنیم امـا دعوی او را در اینکه «سه از ده بزرگتر است» هرگز نمی‌پذیریم.

باری دربارهٔ حقیقت‌علم به‌این‌اساس که‌شنیدی پی‌بردم سپس دانستم که‌هرچه درمعلومات من به‌این‌درجه‌ازقطع‌ویقین‌نرسیده باشد در خور وثوق و اطمینان نیست و مـایهٔ آرامش نفس نخواهد بود. پس باید در جستجوی علمی باشم کـه مایهٔ اطمینان وآسایش روح باشد، نه اینکه به‌اندك شبهه وتردیدی از دست برود، یعنی من باید سرمایه‌ای پـایدار بجویـم نه بضاعتی که بیم دزد و غارتگر درآن باشد.

تأثیر تربیت ــ «غزالی نیز مثل ژان‌ژاك‌روسو فطرت انسانی‌را دراصل پاك می‌یابد و عاری از هرگونه آلایش. می‌گوید با وجود اختلافهایی که در افرادهست، روح ازروی فطرت برای شناخت حقیقت اشیاء آمادگی‌دارد. نه‌آیا روح‌امری است ربانی؟ دراین‌صورت شرّی‌که در وجود انسان هست ازفطرت نیست، ازکسب است و از تأثیرتربیت. ازین روست‌که تربیت در احوال مردم تأثیری قوی دارد و انکار ناپذیر. همان‌طورکه بدن وقتی به‌دنیا می‌آیـدکامل نیست، باید با تغذیه تقویت شود و بـه‌کمال بـرسد، روح نیز هنگام ولادت کامل نیست،تربیت و اخلاق است‌که‌آن را به‌کمال می‌رساند. بدین‌گـونه در فطرت،کودك قلبی دارد عاری از هرنقش و خالی، و برکنار از هررنگ و هر تعصب. پدر و مادرندکه به‌تبعیت از خـویش ممکن است وی را یهودی‌کنند و مسیحی سازنـد یا مجوسی. ازیـن رو تـربیت در سعادت و شقاوت انسان مسئولیّت عمده دارد، فطرت سلیم را ممکن است آلـوده‌کند یـا درخشان، به قلمرو فرشتگانش بکشد یا به‌قلمرو شیطان.»[1]

---

1 ــ «فرار از مدرسه» نوشتهٔ دکتر زرین‌کوب، ص ۱۸۵.

آثار غزالی

غزالی در جهان دانش و دوراندیشی از جملهٔ بزرگترین نام‌آوران برخوردار از اندیشهٔ انسانی است، متفکرِ وارسته‌ای است که در میان مردم روزگار به‌بالاترین پایگاه اندیشه راه یافته است. پس اگر در مورد تعدادآثار مردی پرکار وفراوان اثر، چون او مبالغه شود، و حقیقت و افسانه درهم‌آمیزد، جای شگفتی نخواهد بود.

غزالی همچون ارسطو، از دانشوران بلندآوازه‌ای است‌که علاوه بر نوشته‌های اصلی خودش، باگذشت زمان‌کتابهای فراوان دیگری به‌وی نسبت داده‌اند، کتابهایی که‌تعدادش‌شش‌برابر رقمی‌است که خودش‌دوسال‌پیش‌ازمرگ‌ــ درنامه‌ای‌که به‌سنجرنوشته ــ یادآور شده است.[1] آمیختن همین آثارفراوان با کتابهای اصلی او، کار پژوهش را براهل تحقیق چنان دشوارکرده‌که برای شناسایی درست ازنادرست پژوهشگران را به‌معیار دقیق ــ یعنی ترتیب تاریخی آثارغزالی‌ــ نیازافتاده‌است، معیاری که‌می‌تواند تاریخ‌پیدایش‌هریك ازآثاراصلی غزالی را روشن سازد. شناخت دوران تکامل اندیشهٔ این بزرگ استاد تنها با وجود چنین معیاری امکان پذیر است و بدین وسیله ممکن‌است از چگونگی تحول بزرگی‌که درزندگی پرنشیب و فراز او رخ نموده آگاه شد.

ترتیب تاریخی‌آثار غزالیــ خوشبختانه خاورشناسان درزمینهٔ ترتیب تاریخی‌آثار غزالی بسیار کار کرده‌اند و دکتر عبدالرحمن بدوی، چکیدهٔ کارهای علمی بیشتر آنان را درآغاز کتاب ارزندهٔ خود به‌نام مؤلفات‌الغزالی گردآورده است‌که ترجمهٔ‌گلچینی ازآن را در اینجا خواهم آورد:

ازگُشه[2] ومکدونالد[3] و گلد زیهر[4] که بگذریم، نخستین خاورشناسی

---

۱ ــ بدان‌که این داعی در علوم دینی هفتادکتاب‌کرد...
(«مکاتیب فارسی» غزالی ، تصحیح عباس اقبال، ص ۴)

2– R. Gosche 3– D. B. Macdonald 4– Goldziher

که در کتاب خویش زیر عنوان ترتیب تاریخی مؤلفات غزالی سخن گفته است لوئی ماسینیون است که زمان تألیف آثار غزالی را در چهار مرحله بدین ترتیب تنظیم کرده است:

مرحلهٔ اول ـ (۴۷۸ تا ۴۸۴ ه ق) کتاب الوجیز غزالی در این مرحله تألیف شده است.

مرحلهٔ دوم ـ (۴۸۴ تا ۴۸۸ ه ق) که غزالی در آن کتابهای مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه و الاقتصاد فی الاعتقاد و فضایح الباطنیه را نوشته است.

مرحلهٔ سوم ـ (۴۸۹ تا ۴۹۵ ه ق) غزالی در این سالها احیاء علوم الدین را که قبلا آغاز کرده بود به انجام رسانیده و کتابهای المستصفی در اصول فقه، و کیمیای سعادت و منهاج العابدین الی جنة رب العالمین را نوشته است.

مرحلهٔ چهارم ـ (از سال ۴۹۵ هجری آغاز می‌شود و در سال ۵۰۵ هجری در شهر طوس با مرگ پایان می‌پذیرد) غزالی در این سالها به نگارش کتابهای معیار العلم و محک النظر و المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی و الاجوبة المسکته و میزان العمل و جواهر القرآن و المنقذ من الضلال و الجام العوام و تعدادی کتاب و رسالهٔ دیگر پرداخته است.

پس از لوئی ماسینیون نخستین بحث را دربارهٔ تشخیص مؤلفات اصیل و مشکوک غزالی، اسین پلاسیوس[1] آغاز کرد و کتابی بزرگ در چهار مجلد به نام روحانیة الغزالی تألیف نمود که بین سالهای (۱۹۳۴ـ۱۹۴۱م) در مادرید منتشر شده است. مؤلف در جلد چهارم این کتاب ـ ازصفحهٔ ۳۸۵ تا ۳۹۰ـ دربارهٔ کتابهای غزالی از هر لحاظ بحث کرده ودلایل خویش را درمورد کتابهای مشکوک وی بیان داشته است[2].

پس از پژوهش ارزندهٔ اسین پلاسیوس، از مقالهٔ تحقیقی مونت گمری وات می‌توان نام برد که درسال ۱۹۵۲ م زیر عنوان «صحت مؤلفات منسوب به غزالی» منتشر شد[3].

1– Asin Palacios

۲ـ مشروح این بحث را در مقدمهٔ عبدالرحمن بدوی بر کتاب «مؤلفات الغزالی» صفحهٔ ۱۱ می‌توان دید.

3– W. M.Watt, JRAS, 1952. pp. 24–45.

آنگاه موریس بویژ[1] برای ترتیب تاریخی آثار غزالی به‌کار جامع‌تری می‌پردازد و در تکمیل کار خاورشناسان پیش از خود راه بهتری در پیش می‌گیرد ولی پیش ازآنکه حاصل کارش منتشر شود در تاریخ ۱۹۵۱/۱/۲۲ به‌کام مرگ فرو می‌رود. خوشبختانه کار نیمه تمام این دانشمند را استادلبنانی دکتر «میشل آلار»[2] تکمیل نموده و در سال ۱۹۵۹ منتشرکرده است.

سرانجام دانشمند مصری دکتر عبدالرحمن بدوی از مجموع پژوهشهای خاورشناسان یاری‌می‌گیرد وبه‌نگارش کتاب نفیس خودمؤلفات‌الغزالی‌می‌پردازد. این کتاب به‌مناسبت جشنوارهٔ هزارمین سال میلاد ابوحامد امام محمد غزالی در تابستان سال ۱۹۶۰ میلادی منتشر شده است. در این کتاب از ۴۵۷ کتاب اصلی و منسوب و مشکوك یاد شده‌که مؤلف، هفتاد و دو تای آنها را بی تردید ازآنِ غزالی دانسته و در صحت بقیه تردید نموده است: ــ از شمارهٔ ۷۳ تا ۹۵ نام‌کتابهایی است‌که مشکوك است از غزالی بوده باشد.

ــ از شمارهٔ ۹۶ تا ۱۲۷ نام‌کتابهایی است‌که به‌احتمال زیاد از غزالی نیست.

ــ از شمارهٔ ۱۲۸ تا ۲۲۴ نام فصلی‌یا بابی ازکتابهای غزالی است‌که ناروا به‌جای‌کتابی مستقل به‌نام وی ثبت شده است.

ــ ازشمارهٔ ۲۲۵ تا ۲۷۳ نام تلخیص کتابی ازکتابهای غزالی است یا نام‌کتابهای ردّی و انتقادی است‌که دیگران برآثار غزالی نوشته‌اند و بخطا به نام وی ثبت شده است، مانند تلخیص‌احیاءعلوم‌الدین، که ابن‌الجوزی آن را تلخیص و تدوین کرده است.

ــ از شمارهٔ ۲۷۴ تا ۳۷۹ نام کتابهایی است‌که به‌عنوان شرح و ستایش دربارهٔ آثار غزالی تألیف و تدوین شده و مؤلف آنها نامعلوم است، مانند کتاب‌الانتصارلماوقع‌فی‌الاحیاء من‌الاسرار.

ــ از شمارهٔ ۳۸۱ تا پایان‌کتاب نام نسخه‌های خطی موجود ازآثار غزالی و منسوب به‌اوست‌که درکتابخانه‌های جهان موجود است.

1– M. Bouyges *Essai*

2– R. P. Michel Allard

تذکره نویسان مسلمان و غزالی ـ چون در این مختصر، برشمردن نام همهٔ مورخان اسلامی که دربارهٔ غزالی و آثارش بحث کرده‌اند ممکن نیست، ناگزیر از چند دانشور نامور نام می‌بریم:

۱ـ عبدالغافربن اسماعیل فارسی نیشابوری (۴۵۱–۵۲۹ ه ق) مؤلف کتاب السیاق درتاریخ نیشابورکه با غزالی معاصر بوده است.

۲ـ ابن عساکر مؤلف تاریخ دمشق(۴۹۹–۵۷۱ ه ق) که درکتاب تاریخ هشتاد جلدی خود از غزالی وآثارش نیز یادکرده است.

۳ـ ابن الجوزی (ابوالفرج) (۵۰۸–۵۹۷ ه ق) که دربارهٔ غزالی و آثارو عقایدش درکتاب المنتظم خودگفتگو کرده است.

۴ـ سبط ابن‌الجوزی (۵۸۱–۶۵۴ ه ق) که درکتاب خود به نام مرآةالزمان‌فی‌تاریخ‌الاعیان دربارهٔ غزالی وآثارش‌بحث کرده است.

۵ـ ابن‌خلکان(شمس‌الدین ابوالعباس احمد) (۶۰۸–۶۸۱ ه ق) که درکتاب وفیات الاعیان وانباءابناءالزمان شرحی دربارهٔ غزالی آورده‌است.

۶ـ تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب سُبکی (۷۲۷–۷۷۱ ه ق) که در کتاب طبقات‌الشافعیةالکبری مفصل‌ومشروح دربارهٔ غزالی وآثارش سخن گفته است.

۷ـ طاش‌کبری‌زاده (درگذشتهٔ ۹۶۲ ه ق = ۱۵۵۴ م) که درکتاب مفتاح‌السعادهٔ خود از غزالی وآثارش یادکرده است.

۸ـ مرتضی زبیدی (۱۱۴۵–۱۲۰۵ ه ق)، که در مقدمهٔ خود برشرح ده جلدی‌احیاءعلوم‌الدین به‌نام‌اتحاف‌السادةالمتقین‌بشرح اسرار احیاءعلوم‌الدین دربارهٔ امام محمد غزالی وآثارش بحثی دقیق و عالمانه کرده است، بحثی که در سراسرش نشانه‌های دقت و صداقت و امانت علمی به‌چشم می‌خورد. این شارح مایه‌ور۷۸اثرازآثار غزالی‌رابه‌ترتیب حروف الفبا– براساس حرف اول هرکتاب–تنظیم کرده‌است،وپیش ازهمهٔ کتابهای غزالی ازکتاب‌احیاءعلوم‌الدین وی یادکرده‌است به‌سه‌دلیل: یکی‌آنکه نام این کتاب‌باحرف الف‌آغازمی‌شود؛ دیگرآنکه به‌عقیدهٔ مؤلف به‌سبب شامل بودن علوم آخرت، بردیگرکتابهای غزالی برتری دارد؛ سبب سوم آنکه این‌کتاب خورشیدآسا از شهرت جهانی برخوردار است.

کوتاه سخن آنکه برای آگاهی از ترتیب الفبایی آثار غزالی بهتر است به‌مقدمهٔ مرتضی زبیدی برشرح ده جلدی احیاءعلوم‌الدین رجوع‌شود؛ ودرمورد ترتیب‌تاریخی آثار غزالی و تمیزکتابهای اصیل وی ازآثار منسوب و مشکوك، بهتر از هرمأخذ ــ تا این تاریخ ــ مقدمهٔ کتاب‌مؤلفات‌الغزالی تألیف دکتر عبدالرحمن بدوی است. بدین ترتیب:

ترتیب تاریخی آثار امام محمد غزالی در پنج مرحله:

الف ــ آثار سالهای دانش‌اندوزی‌غزالی، از سال ۴۶۵ تا ۴۷۸ هجری:

۱ــ التعلیقة فی فروع المذهب[۱]

۲ــ المنخول فی‌الاصول[۲]

ب ــ آثار نخستین دوران درس و بحث:

۳ــ البسیط فی‌الفروع

۴ــ الوسیط

۵ــ الوجیز

۶ــ خلاصة‌المختصر ونقاوة المعتصر

۷ــ المُنتَحَل فی علم‌الجدل

۸ــ مآخذ الخلاف

۹ــ لباب النظر

۱۰ــ تحصیل‌المآخذ فی‌علم‌الخلاف

۱۱ــ المبادی و الغایات

۱۲ــ شفاء الغلیل فی‌القیاس والتعلیل

۱۳ــ فتاوی الغزالی

۱۴ــ فتوی (فی‌شأن یزید)

۱۵ــ غایة‌الغور فی درایة الدور

۱۶ــ مقاصد الفلاسفه

۱۷ــ تهافت الفلاسفه

۱۸ــ معیارالعلم فی فن‌المنطق

۱۹ــ معیار العقول

۲۰ــ محك‌النظر فی المنطق

۲۱ــ میزان العمل

۲۲ــ المستظهری فی‌الردعلی‌الباطنیه

۲۳ــ حجة‌الحق

۲۴ــ قواصم الباطنیة

۲۵ــ الاقتصاد فی‌الاعتقاد

۲۶ــ الرسالة‌القدسیة‌فی‌قواعدالعقلیة

۲۷ــ المعارف العقلیةولباب‌الحکمة.

۱ــ این‌کتاب مجموعهٔ همان تعلیقه‌هایی است که به‌هنگام بازگشت غزالی‌از سفر جرجان به‌دست راهزنان افتاد و او با التماس و زاری آن را ــ پس از شنیدن ملامتی ــ از رئیس راهزنان پس‌گرفت.

۲ــ دربارهٔ این‌کتاب خود غزالی در «مکاتیب فارسی» چنین نوشته‌است: پس‌تعلیقی‌که در حال‌کودکی‌کرده بودم و بـه‌ظهر آن «المنخول من‌تعلیق‌الاصول» نوشته بودم... («مکاتیب فارسی» چاپ عباس اقبال، ص ۱۲)

الالهية

ج ــ آثار دوران خلوت نشینی ومردم گریزی غزالی از سال ۴۸۸ تا ۴۹۹ هجری:

۲۸ــ احیاء علوم الدین
۲۹ــ کتاب فی مسئلة کل مجتهد مصیب
۳۰ــ جواب الغزالی عن دعوة مؤید الملك له
۳۱ــ جواب مفصل الخلاف
۳۲ــ جواب المسائل الاربع التی سألها الباطنیه بهمدان من ابی‌ـ حامد الغزالی
۳۳ــ المقصد الأسنی فی شرح اسماء الله الحسنی
۳۴ــ رسالة فی رجوع اَسماءالله الی ذات واحدة علی رأی المتعزله والفلاسفة
۳۵ــ بدایة الهدایة
۳۶ــ کتاب الوجیز فی الفقه
۳۷ــ جواهر القرآن
۳۸ــ کتاب الاربعین فی اصول الدین
۳۹ــ کتاب المضنون به علی غیر اهله
۴۰ــ المضنون به علی اهله
۴۱ــ کتاب الدرج المرقوم با لجداول
۴۲ــ القسطاس المستقیم
۴۳ــ فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة
۴۴ــ القانون الکلی فی التأویل
۴۵ــ کیمیای سعادت (فارسی)
۴۶ــ ایها الولد
۴۷ــ اسرار معاملات الدین
۴۸ــ زاد آخرت (فارسی)
۴۹ــ رسالة الی ابی الفتح احمدبن سلامة
۵۰ــ الرسالة اللدنیّة
۵۱ــ رسالة الی بعض اهل عصره
۵۲ــ مشکات الأنوار
۵۳ــ تفسیر یاقوت التأویل
۵۴ــ الکشف و التبیین
۵۵ــ تلبیس ابلیس

دــ بازگشت به‌سوی مردم و دومین دوران درس و بحث از سال ۴۹۹ تا ۵۰۳ هجری:

۵۶ــ المنقذ من الضلال
۵۷ــ کتب فی السحر والخواص الکیمیاء
۵۸ــ غورالدور فی المسئلة السریجیة
۵۹ــ تهذیب الاصول
۶۰ــ کتاب حقیقه القولین
۶۱ــ کتاب اساس القیاس
۶۲ــ کتاب حقیقة القرآن
۶۳ــ المستصفی من علم الاصول
۶۴ــ الاملاء علی مشکل «الاحیاء»

هــ آخرین سالهای زندگی ۵۰۳ تا ۵۰۵ هجری :

۶۵ــ الاستدراج

۶۶ـ الدرة الفاخرة فی کشف علوم الآخرة

۶۷ـ سرالعالمین وکشف مافی الدارین

۶۸ـ نصیحة الملوك[۱] (فارسی)

۶۹ـ جواب مسائل سئل عنها فی نصوص اشکلت علی المسائل

۷۰ـ رسالة الاقطاب

۷۱ـ منهاج العابدین

۷۲ـ الجام العوام[۲]

ارزش کیمیای سعادت

«نزدیك بودکه احیاء قرآنی‌شود»، «اگر علوم اسلامی نابود شود همه را می‌توان ازکتاب احیاء بیرون کشید». این دوستایش وستایشهای دیگری که ازکتاب ارزندهٔ احیاءعلوم‌الدین غزالی شده‌است، در مورد کیمیای‌سعادت وی نیزصادق‌است. چون‌کیمیای‌سعادت چیکیده‌ای‌است‌ازکتاب بزرگ احیاءعلوم‌الدین، باافزون و کاستی که می‌توان گفت: غزالی‌آن را با همان نظم و ترتیب، با نثری روان و زیبا به‌زبان مادری خود نوشته است، که دانشوران‌آن را دایرةالمعارف‌اسلامی و عرفانی به‌شمار آورده‌اند.

غزالی‌کیمیای‌سعادت رادرآخرین سالهای قرن‌پنجم هجری نوشته است، و اکنون حدود نهصد سال از عمر این اثر نفیس می‌گذرد. شگفت‌آنکه‌مطالب این‌کتاب نهصد ساله و نثر زیبای فارسی آن از جهات بسیار هنوز هم زنده و نغز و لطیف و زیباست.

مقدمهٔ کتاب در چهار عنوان‌است: خود شناسی‌وخداشناسی‌ودنیاشناسی و آخرت‌شناسی . متن کیمیا مانند متن احیاء به چهار رکن تقسیم‌شده: عبادات، معاملات، مهلکات، منجیات.

در ربع عبادات، برخلاف‌کتابهای فقهی، غزالی به‌ظاهرعبادات نپرداخته است، بلکه در همه جا فلسفهٔ عبادات ومعانی‌آنها را نیزمورد بحث قرار داده.

۱ــ این‌کتاب دوبار در ایران به‌همت‌مرحوم استاد همایی چاپ شده است.

۲ــ در نسخهٔ خطی شهید علی، شمارهٔ ۱۷۱۲/۱ در استانبول نوشته شده که، تألیف این‌کتاب اوایل جمادی‌الآخر سال ۵۰۵ هجری به‌پایان رسیده است ، در حالی‌که غزالی درچهاردهم جمادی‌الآخر همین سال درگذشته، پس این‌کتاب می‌تواند آخرین اثر وی باشد.

درمورد ارجمندی کیمیای سعادت گفته‌اند: «شاید کمتر نویسنده‌ای از نوع وی (غزالی) بتوان یافت که سبك او تا این اندازه دقیق و درعین حال غنی باشد... تشبیه و تمثیل، کتابهای عمدهٔ او ــ همچون احیاء علوم‌الدین و کیمیای سعادت ــ رادرموجی از لطف ِ بیان شاعرانه می‌شوید. از این حیث کیمیای سعادت که نمونه‌ای دلپذیر از نثرلطیف ِ سادهٔ فارسی راعرضه می کند پیشرو سبك بیانی است که در آثار عطار و مولوی به‌اوج جلال می‌رسد. تشبیهات واستعارات او که غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه وسنگ و کوه وجانور مقایسه‌می کند، دنیای آثار غزالی راهم مثل جهان ِمثنوی دنیایی جلوه می‌دهد که درآن گویی همه چیز روح دارد وهمه‌چیز با انسان حرف‌می‌زند».[۱]

روش تصحیح

در مقدمهٔ چاپ نیمهٔ اول کیمیای سعادت که درسال ۱۳۵۴ درتهران منتشر شد، یعنی ده‌سال پیش‌ازاین، چنین نوشته‌بودم: «نخستین بار با ناشرمحترم قرار گذاشتیم که از کیمیای سعادت غزالی گزیده‌ای دریك‌مجلد تهیه‌شودتا درمجموعهٔ سخن‌پارسی شرکت کتابهای جیبی منتشرگردد. اما پس‌از آماده‌شدن بخشی از گزیدهٔ کیمیا، ناشرتغییررأی داد وبا انتشار همهٔ کتاب در دومجلد موافقت کــرد، بااین شرط که به‌جای ثبت نسخه بدلها درپای هــرصفحه، واژه‌های دشوار معنی شود وبه‌برخی نکات دستوری اشاره گــردد تا کتاب بــرای همهٔ دانش‌آموزان و دانشجویان علاقه‌مند به‌متون کهن فارسی به‌آسانی قابل استفاده باشد.

چون فرصتی دلخواه پیش‌آمده‌بود وشرایط ناشر معقول می‌نمود، و ابزار کار ازهرلحاظ آماده‌بود، پیشنهاد ناشررا پذیــرفتم وکارتصحیح همهٔ متن ازسر گرفته شد، براساس چهارنسخهٔ تازه پیداشده ومورّخ، وبا تکیهٔ بیشتر بــرنسخهٔ

---

۱ ــ فرار از مدرسه، ص ۲۰۱ و ۲۰۲

نفیس و کامل و مشکول ترکیه که در تاریخ ۶۲۴هجری کتابت شده است.

اما مشخصات قدیمترین ومعتبرترین نسخه‌های خطی کیمیای سعادت که مبنای تصحیح متن کامل کتاب (یعنی چاپ حاضر) قرار گرفته عبارت است از:

۱ـ نسخهٔ مورخ ۵۷۶ (هق) متعلق به دارالکتب القومیهٔ قاهره که در تاریخ یکشنبه پنجم محرم سال پانصد و هفتاد و شش هجری توسط عبدالله بن ابوالقاسم استنساخ شده و دربر گیرندهٔ نیمهٔ دوم کیمیاست، یعنی دو ربع مهلکات و منجیات وشامل ۲۱۴ ورق ۲۷ سطری است.

۲ـ نسخهٔ مورخ ۶۰۰ (هق) موجود در دارالکتب القومیهٔ قاهره که دارای ۲۱۹ ورق ۱۹سطری است وشامل نیمهٔ اول کیمیای سعادت است.[۲]

توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می کنم که دو نسخهٔ مذکور بر روی هم متن کامل کیمیای سعادت را دربردارد و به دلیل قدمت واعتبار به عنوان اساس متن مصحح چاپ حاضر اختیار شده است.

۳ـ نسخهٔ کامل و مشکول کتابخانهٔ چلبی عبدالله مورخ ۶۲۴ (هق) که مرحوم مجتبی مینوی میکروفیلمش را برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران تهیه کرده بودند. این نسخه در تاریخ یکشنبه غرهٔ جمادی الآخر سال ششصد و بیست و چهار هجری کتابت شده، و نسخه‌ای است کامل و تنها دو صفحهٔ اول و آخر آن را کاتبی به نام «سید نسیب» تحریر مجدد کرده است. تمام این نسخه ـ بجز دو صفحهٔ ترمیم شده ـ مشکول است؛ یعنی کلمات فارسی و عربی این نسخهٔ کم‌نظیر به صورتی دقیق و روشن اعراب‌گذاری شده، با رعایت رسم‌الخط عصر زندگی کاتب.

۴ـ نسخهٔ مورخ پیش از سال ۵۸۴ (هق) موجود در مرکز شرق‌شناسی لنینگراد. زیرا مالك این نسخه تاریخ میلاد فرزندش را در پایان نسخه چنین ثبت کرده است: «ولادت فرزند اعز قرتلعین (کذا) ابوبکر اسعده‌الله، روز چهارشنبه

---

۱ و ۲ـ بنگرید به فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف آقای احمد منزوی، ج۲، ص۱۶۶۷.

بیست و پنجم ماه ربیع‌اول سنهٔ اربع وثمانین وخمسه [مائه] وقت آفتاب فـراخ شدن نزدیك جا ...». این نسخه فقط شامل ربع معاملات است.

حدود پانزده سال‌پیش از این بود که برخی میکـروفیلمهای نسخه‌های کهن کیمیای سعادت راخدمت استاد آرام بردم تا برای ایشان زمینهٔ چاپی جدیداز کیمیا فراهم آید. استادباگشاده‌رویی ولحن پدرانه فرمودند: «من دیگرمجال وحوصلهٔ پرداختن به‌این کار راندارم، خودت همت کن وبه‌تصحیح مشغول شو.» درپی این سخن باناشر مربوط تلفنی تماس گرفتند وتوصیه کردند که مقدمات تصحیح متن فراهم گردد. سخن استاد زود جامهٔ عمل پوشید ودر فاصله‌ای کوتاه مقدمات کار برایم مهیا گردید.

پس از تنظیم قرارداد وتبدیل میکـروفیلمها به‌عکس و مطالعهٔ دقیق نسخه‌ها به‌این نتیجه رسیدم که دونسخهٔ نفیس ومورخ ۵۷۶ و۶۰۰ را، که کلا شامل تمام متن کتاب است واز دیگرنسخه‌ها قدیمیتر ومعتبرتر است، استنساخ کنم وآن را اساس کارتصحیح قراردهم، آنگاه به‌یاری نسخه‌های دیگر که مورخ ومعتمدباشد کارتصحیح متن را دنبال کنم.

بنابراین، تصحیح چاپ اول ودوم وسوم کیمیای سعادت که تااین تاریخ به توسط این‌حقیر صورت‌گرفته برپایهٔ همین نسخه‌های نفیس مورخ انجام پذیرفته است؛ به‌این معنی که نسخه‌های (۱) و(۲) نسخهٔ اساس تصحیح بوده وبرای حل برخی مشکلات متن‌ـباحفظ امانت‌ـاز نسخه‌هـای شمارهٔ (۳) و(۴) وچاپ استاد آرام وترجمهٔ کهن احیاء علوم‌الدین (ازمؤیدالدین خوارزمی به‌تصحیح نگارندهٔ این سطور) یاری گرفته شده‌است. برای آنکه کتاب ازشرح نسخه بدلها گرانبار نشود به ذکرموارد اختلاف‌درحد ضرورت اکتفاشد؛ اما هرجا عبارت متن‌مبهم می‌نمود، صورت دیگر کلمه یا جمله، باذکرمآخذ مربوط، درپاورقی ثبت گشته است تا بـرای خـواننده ابهامی‌باقی نماند.

پس از انتشارمجلد نخست کیمیا ـدرسال۱۳۵۴ـهفت‌سال طـول کشید تا چاپ‌کامل کیمیای سعادت دردو مجلد تـوسط شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

امکان‌پذیـرشد. درسال ۱۳۶۱ کتاب به بـازار آمد وخـوشبختانه مـورد استقبال علاقه‌مندان قرارگرفت.

براثر انتشارچاپ ۱۳۶۱، استادان احمدآرام ودکترغلامحسین یوسفی در مجلهٔ نشر دانش به‌شاگرد خود ازراه تشویق دست مریزاد گفتند، ومهربان‌دوست دانشمند، دکترمحمدرضا شفیعی کدکنی، انتقـادی عالمانـه بـر آن نـوشت و یادآوریهایی کردکه اکثربجا بود ورعایتش لازم می‌نمود، ودر ایـن‌چاپ درحد امکان عملی‌شد.[۱]

دربارهٔ این‌چاپ

۱ــ درمواردی ازپاورقیهای چاپ‌حاضر اصلاحاتی به‌عمل آمد کـه برای روشن‌شدن معانی واژه‌های متن ضرور می‌نمود؛ به‌عنوان‌نمونه بنگریدبه‌پاورقی شمارهٔ (۲)، ذیل صفحهٔ ۱۴۳، جلد اول.

۲ــ برخی خطاهای چاپی موجود درچاپ قبل، تاآنجاکه به‌چشم‌آمد یـا اهل‌نظر یادآور شدند، اصلاح‌شد؛ مانند دوصفحهٔ (۲۲۰و۲۲۱) جلد دوم‌که در مونتاژ جابجا شده‌بـود واکنون درجای خـود قرارگـرفته است. نیزچندعنوان سرصفحه وتعدادی شمارهٔ پـاورقیهای جلـد دوم ناهماهنگ شده بودکه اینک یکنواخت وهماهنگ گردیده‌است.

۳ــ مهمترازهمه تهیه وتدوین فهرست‌لغات وترکیبات ایـن کتاب است‌که ازلحاظ نثرفارسی اثری است درخور توجه. قـدرت تعبیر، ایجاز، سادگـی و انشای جاندار و پرتأثیرکتاب نشان می‌دهدکه غزالی، علاوه بر تبحر درمعارف اسلامی، در زبان فارسی نیزنویسنده‌ای است چیره‌دست.

ترکیبات فصیح وبلیغ کیمیای سعادت به‌نثر غـزالی نوعی توانایی خاص بخشیده‌که درمتون فارسی کم‌نظیراست.[۲]

۱ــ بنگرید به نشردانش، سال‌سوم، شمارهٔ ششم.

۲ــ برای‌آگاهی بیشتر بنگرید به کاغذ زر نوشتهٔ دکترغلامحسین یوسفی.

خدای راسپاس که زنده‌ماندم تا این‌خواست وانتظار دوستان دانا ومشکل‌پسند رانیز دراین مورد عملی کنم.

توضیح آنکه فهرست لغات وترکیبات به‌آخرمجلد دوم این‌چاپ افزوده گردید، وفهرست‌عمومی اعلام وآیات واحادیث هرمجلد مانند چاپ‌قبل درجای خود محفوظ ماند.

دلبستهٔ قرآن وبرهان

غزالی پس‌از ترک صحبت تردامنان دلبسته به‌جاه و مال، وپیوستن به‌خلوت وارستگان پرشور وحال، هفده‌سال بااخلاص تن‌به‌کار داد ودل به‌آفریدگار سپرد تاتوانست آثاری‌ارزشمند همچون‌احیاء علوم‌الدین و کیمیای سعادت وجواهرالقرآن و....تصنیف وتدوین کند وبرای اسلام ومسلمین میراثی علمی وفرهنگی‌فراهم آورد؛ میراثی که زمینه‌ساز آگاهی و اتحاد بوده باشد، وبه مسلمانان بیاموزدکه اگر به‌جهانی‌شدن اسلام علاقه دارند ناگزیرندکه «در شرعیات مذهب قرآن داشته باشند و در عقلیات مذهب برهان» ، تا آیهٔ واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا مصداق پیدا کند؛ یعنی همان حقیقتی‌که امروز توده‌های محروم جهان، خاصه مردم دربند شدهٔ کشورهای اسلامی راتا حدی از خواب گران بیدار و به‌انقلاب ایران امیدوار کرده است.

اما درمورد صحت وسقم برخی از احادیث و اخبار روایت شده دراین کتاب یادیگرآثار غزالی، دانشوران بسیارطی قرون واعصار ازدیدگاههای‌خاص خود به‌داوری نشسته‌اند، وبیشترآنان‌که ازدانش وآزادگی ودین و مروت بهرهٔ به‌اندازه داشته‌اند سرانجام دنباله‌رو راهی شده‌اندکه قرآن کریم توصیه فرموده است؛ یعنی طبق‌آیهٔ فبشرعبادالذین یستمعون‌القول فیتبعون احسنه رفتار کرده‌اند تا اتحاد مسلمانان به‌تفرقه نینجامد.

پایگاه ابوحامد محمد غزالی درنظر حکیم ملاصدرای شیرازی:

حکیم‌الهی، ملاصدرای شیرازی، درفصل (۲۷) کتاب ارزشمند خود اسفار (جزء دوم ازسَفَر اول)، ذیل «فی اثبات‌التکثر فی‌الحقایق‌الامکانیة»، بخشی از کتاب احیاء علوم‌الدین (ربع منجیات، کتاب‌توحید وتوکل) رابه‌عنوان‌گواه سخن خود برگزیده ودر پایان سخن غزالی وی‌را چنین می‌ستاید: «وانما اوردناکلام هذاالبحر القمقام‌الموسوم عندالانام بالامام و حجةالاسلام لیکون تلییناً لقلوب‌السالکین مسلک اهل‌الایمان.» و در مفاتیح‌الغیب می گوید:

«همانا این تحقیقات و تأویلات در مورد «رموز قرآنی و کنوز رحمانی» اشارتی است کوتاه از تمثیلهای گستردهٔ حجةالاسلام (غزّالی) و خلاصه‌ای است مجمل از دریافتهای مفصل آن دانشور پارسا و پیشرو: گزیده‌ای است برای نجات جانها و شفای روانها؛ گلچینی است شایستهٔ شناخت راه هدایت و رستگاری.

چون وی (غزالی)— آیّده‌الله تعالی— دریایی است گوهرزا که از صدفهایش می‌توان «جواهر قرآن» صید کرد، و آتشی است فروزان که ازمشکاتش می‌توان إنوار بیان برگرفت.

ذهن پرفروغ غزّالی کبریت احمری است که «کیمیای سعادت بزرگ» از آن مایه گرفته است.

فکر وی، غوّاصی‌است که ازدریاهای مبانی گوهرهای معانی‌صید کرده است.

فهم وی، صرافی است بصیر و عیارسنج نقدِ خردها بر معیار علمها.

عقل وی، میزانی است که ارج برهان قویم (قرآن) را بر راستای صراط مستقیم سنجیده است.

وی را دَمِ مسیحایی است در کار زنده کردنِ اموات علوم دین و معجز موسوی از نوع پدید آوردنِ «ید بیضا» برای هویدا ساختن نشانه‌های یقین.

پس شادمان باد جانی که آثار و خواصش چنین باشد و سیراب باد روانی که وارسته شد و با مردم زیست و درخدای گریخت.»

سیدحسین خدیوجم

تهران، شنبه نهم شهریور ۱۳۶۴

= چهاردهم ذیحجهٔ ۱۴۰۵